

ستون اول

منصور حکمت

روسیه در راه برقراری یک دموکراسی غربی است. در این تردید نباید کرد. تنها یک چنین نظامی است که خیال سرمایه غربی را نسبت به ماهیت روسیه آتی و موقعیتی که برای خود در جهان بعد از جنگ سرد جستجو میکند راحت میکند. و روسیه امروز، برای بقاء اقتصادی اش به این اطمینان خاطر غرب نیاز دارد. مساله آنقدر برای مردم روسیه روشن است که علیرغم انزجار از بازار و یا حتی از خود یلتسین در تحلیل نهایی راه دیگر و جناح دیگری را آزمایش نمیکنند. آنقدر روشن است که ارتش روسیه را در یک عملیات بیسابقه در درون کشور به کشتار صدها شهروند روسی که شعارهایشان احتمالاً سمپاتی بسیار وسیعی در خود ارتش دارد وامیدارد.

اما اگر کسی دورنمای دموکراسی غربی در روسیه را با لیبرالیزه شدن فضای سیاسی روسیه تداعی کرده و امروز با توحش کودتای یلتسین به سرگیجه افتاده، و این طیف وسیعی از لیبرال چپ ها و روشنفکران سفیه بویژه در خارج روسیه را دربر میگیرد، تنها باید توهمات خود را ملامت کند. دموکراسی غربی در بخش اعظم تاریخ خود و هم امروز در اکثر کشورها همین معنا و عملکرد روسی امروزش را دارد. تحمل هر جلوه ای از آزادی های مدنی و حقوق بشر توسط طبقه حاکمه در دموکراسی های غربی رابطه مستقیم با کسب و کار و سود سرمایه دارد. دنیای دموکراسی غربی دنیای انتخابات فرمایشی، حکومت سازمانهای امنیتی و نظامی، رسانه های دستگاهی و نوکر و شهروندان منفرد و مستاصل و تحقیر شده است. باید به ترکیه، کره، ژاپن، کل آمریکای لاتین، اروپای مرکزی و جنوبی و حتی به خود اروپای غربی و آمریکا و نتایج سیاسی رکود اقتصادی در این کشورها نگاه کرد. سرمایه داری بازار در روسیه باید روی استخوانهای خرد شده طبقه کارگر این کشور ساخته شود. کودتای یلتسین، سنگ بنای تنها مدل واقعبینانه دموکراسی غربی در روسیه را گذاشت و به همین دلیل بعنوان یک پیروزی دموکراسی مورد حمایت بیدریغ کل هیات حاکمه و الیت سیاسی غرب قرار گرفت. دموکراسی در روسیه بسوی مدل لیبرالی کشورهای اروپای غربی سیر نمیکند، برعکس، با رکود و بحرانی که دنیای غرب را فرا گرفته چه بسا این روسیه امروز است که آینده دموکراسی غربی در اروپا را جلوی چشم مجسم میکند.

اهمیت طرح صلح خاورمیانه در این نیست که مساله ملی مردم فلسطین را حل میکند. طرح کنونی چنین ادعائی ندارد و بطور عینی چیز زیادی به فلسطینی ها نمیدهد. مذاکرات مربوط وضعیت دائمی و تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در کرانه غربی و نوار غزه هم نه بفوریت موقعیت فرودست فلسطینیها در اسرائیل و کل منطقه را محو میکند و نه پایان اعتراض ملی از موضع ستمکشی فلسطینیها خواهد بود. کشور فلسطین و مساله ملی فلسطین میتوانند تا مدتها کنار هم وجود داشته باشند.

آنچه به این طرح اهمیت میدهد اینست که مساله ملی فلسطین را به اندازه های سیاسی واقعی اش کاهش میدهد و تمام معانی و حساسیت منطقه ای و جهانی ای را که تقابلهایی اساسی تر یعنی جنگ سرد و جبهه گیری اعراب و اسرائیل به آن تحمیل کرده بودند از آن می تکاند. به این عنوان مساله ملی تازه میتواند حل شود، میتواند فرعی شود

و از همه مهمتر برای طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش منطقه تحت الشعاع واقعیات سیاسی مهمتری قرار بگیرد. نظیر اینکه اسرائیل بدون مساله فلسطین نیز هنوز یک رژیم قومی – نژادی خواهد بود که باید توسط نیروهای طبقاتی درونی اش آزاد و دگرگون شود، که دولتهای کلا مستبد و ارتجاعی عربی و اسلامی نه فقط خویشاوندی ای با توده مردم تحت ستم در منطقه ندارند، بلکه مساله فلسطین و محرومیت و ستمی که بر مردم فرودست فلسطین روا میشود را مدتها به یک دکان سیاسی و ابزار حفظ حاکمیت خود تبدیل کرده بودند، که آزادی و رفاه نه با "دولت خودی" و "رهایی ملی"، بلکه با انقلاب اجتماعی و رهایی انسان از نظام طبقاتی بدست میآید.

حاصل روند جاری چه بسا حل مساله فلسطین نباشد. اما نفس احاله شدن این مساله به یک مجرای سیاسی و به مذاکرات مستقیم خود طرفین درگیر، لااقل طبقه کارگر و سوسیالیستها در منطقه را از اسارت "مساله فلسطین" خلاص میکند.